

حفظ زبان فارسی و ترك سنیبر

الف. انقلاب اسلامی و زبان فارسی

پدید آورده و اهل علم و اهل فن و همه متخصصان و مترجمانی که در کار واژه سازی هستند مسائل و مشکلاتی دارند که باید از طریق بحث و ارائه نظر حل کنند و این مجمع و مجامع نظیر آن متکفل این وظیفه است. البته همان طور که عرض کردم یکی از راههای حل این مشکل محکم کردن پایه های ادبی دانش آموزان در مدارس است. اگر کسی در يك رشته علمی متخصص شد ناچار تمام وقت خود را صرف آن رشته خواهد کرد. در چنین حالی دیگر نمی توان نقایص ادبی او را جبران کرد. ما باید در دبستان و مراحل قبل از دانشگاه این امر را جدی بگیریم تا کار به آنجا نرسد که اتفاقی نظیر آنچه نقل می کنم رخ دهد. می گویند: در دانشکده اقتصاد سابقاً استادی تدریس می کرده و جمله ای که پای تخته نوشته بوده از نظر فارسی غلط و بی معنا بوده. دانشجویان که سؤال و یا اعتراض کرده بودند گفته بود که من استاد اقتصادم و استاد ادبیات فارسی نیستم؛ اگر کسی می خواهد که جمله صحیح بشنود برود دانشکده ادبیات!

با توجه به اینکه امروزه این اهل علم و متخصصین فنون مختلف هستند که از رهگذر ترجمه و وضع اصطلاحات جدید با زبان و مسائل مربوط به آن سروکار دارند، اگر در دبیرستانها و دانشکده ها به آموزش زبان فارسی توجه نکنیم این مشکل هرگز حل نخواهد شد. باید کاری کنیم که در سالهای اول و دوم دانشکده ها به درس ادبیات فارسی دانشجویان رشته های غیر از ادبیات فارسی نیز اهمیت کافی داده شود.

۲) مسأله زبان و ناسیونالیسم پهلوی. مسأله ای هست که فکر می کنم وقت و جای طرح و توضیح آن اینجا باشد، و آن مسأله مربوط به تأثیراتی است که بر اثر تبلیغات دوران پنجاه و چند ساله حکومت طاغوت به درجات مختلف در اذهان بسیاری از ما برجای مانده است. این مسأله دیگر يك امر فنی و تخصصی نیست، بلکه يك حال و هوای عمومی است که باید آن را بشناسیم و ببینیم که تا چه اندازه به آن مبتلا هستیم.

۱) اهمیت زبان فارسی در مدارس. سخن گفتن بنده در این جمع نه به عنوان يك اهل فن است. استادان عزیزی که حضور دارند می دانند که بنده در هیچ يك از رشته های ادبیات فارسی و زبانشناسی و ترجمه تخصصی ندارم. حضور من در این جمع علاوه بر علاقمندی به زبان فارسی جهت دیگری هم دارد، چرا که فعلاً مسئولیت انتشار ۸۶ میلیون جلد کتاب درسی دبستانها و مدارس راهنمایی و دبیرستانها با سازمانی است که بنده در آن به کار مشغولم و اجمالاً به اهمیت مسئولیت این سازمان واقفم و می دانم که خیلی از گرفتاریهایی که در سطح دانشگاه پیدا می شود و بساحل نمی شود، در مراحل قبل از دانشگاه ایجاد می شود و سرچشمه را از آنجا باید گرفت.

نخست لازم است اعتقاد شخصی خود را - که گمان می کنم اعتقاد بسیاری از برادران مسئول در جمهوری اسلامی باشد - نسبت به زبان فارسی عرض کنم. ما زبان فارسی را به عنوان يك واقعیت طبیعی و يك امر لازم برای ملت ایران ضروری می شناسیم و معتقدیم که این زبان باید بماند و تقویت شود و توسعه پیدا کند. لازم است در قواعد علمی مربوط به این زبان به اندازه کافی تحقیق شود و در این باره سمینارهای متعددی تشکیل گردد و امیدواریم این نخستین سمینار فتح بابی برای کوششهای بیشتر باشد.

در خصوص زبان فارسی باید مقالات و کتابهای متعددی نگاشته شود. زبان فارسی باید حفظ شود. مهمترین سند ما در خصوص زبان فارسی قانون اساسی ماست که زبان فارسی را زبان رسمی جمهوری اسلامی ایران قرار داده و به موجب آن ما موظفیم از این زبان پاسداری کنیم.

یکی از مشکلاتی که زبان فارسی با آن مواجه است مشکلی است که مربوط به خود زبان است. زبان ماهیت پیچیده ای دارد و شاید در هیچ قالب و الگویی جا نگیرد. زمانه هم نیازهای متعددی

حویبی با عربی

غلامعلی حداد عادل

این مقاله بر اساس سخنرانی‌ای تهیه شده است که آقای غلامعلی حداد عادل، معاون پژوهشی و سرپرست سازمان کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش، در سمینار نگارش فارسی مرکز نشر دانشگاهی، در ۱۶ آبان ۱۳۶۱، با عنوان «نگرشی انتقادی در اختلاط زبانها» ایراد کرده است.

مطرح شد و در طرح و ترویج آنها هدفهایی در کار بود. هدف، در درجه اول، دور ساختن ما از قرآن بود تا نسلی پیدا شود که قرآن را نفهمد و نداند که اسلام چیست و البته در این کار خیلی هم موفق شدند. هدف دیگرشان این بود که ما را از سایر مسلمانها جدا کنند و در این کار هم موفق شدند. برنامه این بود و این کاری بود که با همه کردند. بنده اخیراً کتاب کشف الاسرار امام خمینی را که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تألیف کرده اند مطالعه می‌کردم. در خصوص همین مسئله زبان و لغت چند سطری از آن کتاب یادداشت کرده‌ام. امام می‌فرمایند: «این بیدادگران خودپسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی، توسعه‌ی پایانی به فرهنگ ما داده به جرم اینکه به گفته آنان لغت اجنبی است می‌خواستند از کشور بیرون کنند ولی اختیار یک کشور را به دست مشت‌ی اجانب می‌گذاشتند و آن را با کمال بی‌شرمی قدم اصلاحی می‌دانستند.»

واقعیت امر در ارتباط با حکومت و سیاست همین نکته‌ای بود که امام متذکر شده‌اند. آن جریان‌ی که ما در طول این سالها شاهد آن بوده ایم این بوده که واژه‌هایی مانوس و آشنا را به زور حکومت از زبان ما بیرون می‌کردند به جرم اینکه اینها از «ماورای جغرافیایی» ما آمده و به جایش واژه‌هایی را از «ماورای تاریخ» ما می‌آوردند و استدلال می‌کردند که این واژه‌ها خودی است و حال آنکه مردم با بسیاری از این واژه‌ها بیگانه شده بودند و میان آنها و آن واژه‌ها گسیختگی فرهنگی پیدا شده بود. این واژه‌های ماورای تاریخی لغاتی مرده بودند و حکومت می‌خواست این مرده‌ها را از گورستان ماوراء تاریخ بیرون بکشد و با این عناصر مرده زبان فارسی را احیاء کند.

ما باید تأملی در احوال خود داشته باشیم تا ببینیم چه اندازه تبلیغات ۵۰ ساله ضد عرب و ضد عربی در ما اثر گذاشته است. تمام مقصد بنده در این بخش از صحبت‌م این است که ببینیم اجتناب ما از لغات عربی تا چه اندازه از سر مصلحت اندیشی برای زبان فارسی صورت می‌گیرد و تا چه اندازه ناخواسته تحت تأثیر تبلیغات

برخورد حکومت پهلوی از حدود سال ۱۳۰۰ شمسی به بعد با مسئله زبان نه یک برخورد علمی بود و نه یک برخورد مصلحت بینانه وطن خواهانه، که ناشی از دلسوختگی به حال ملک و ملت باشد. برنامه‌ای که در ایران در خصوص زبان اجرا شد جزئی از یک برنامه وسیعتری بود که در همه کشورهای اسلامی بعد از جنگ جهانی اول می‌بایست اجرا می‌شد. برنامه وسیع این بود که کشورهای اسلامی را تجزیه کنند و از ایجاد یک دارالاسلام متحد و نیرومند جلوگیری کنند. مفهومی که می‌توانست عده‌ای را برای مدتی فریب بدهد تا به تأمین این مقصود کمک کنند ناسیونالیسم به معنای اروپایی کلمه و وارداتی آن بود که الگویی شد در سراسر عالم اسلام و دیدیم که موفق هم شدند و در عرض مدت کوتاهی چندین کشور اسلامی کوچک و بزرگ در کنار هم ایجاد کردند. استعمارگران برای جدا کردن مسلمانان از یکدیگر احتیاج به وسائل داشتند و زبان برای آنها یکی از آن وسائل بود که می‌توانست ایرانی را از ترک و این هر دو را از عرب و این هر سه را از هندی و پاکستانی جدا کند. البته وسایل دیگری هم در کار بود و ما قصد نداریم در این مجال به همه آن شیوه‌های پیچیده‌ای که این تفرقه را ایجاد می‌کرد و دامن می‌زد اشاره کنیم. همه می‌دانند که رضاخانی که ژنرال آبرون ساید او را رسماً بر سر کار آورده بود - و بعد از انقلاب هم اسناد آن منتشر شد - کسی نبود که دلش واقعاً برای زبان فارسی و ملت ایران سوخته باشد. آنها اگر التفاتی به مسائل زبان کردند نیت دیگری داشتند و آن همان نیتی بود که در همه کشورهای اسلامی اعمال شد. البته نمی‌توان همه کسانی را که در آن زمان در اجرای برنامه‌ها فعالیت داشته‌اند به خیانت و یا وابستگی متهم کرد اما مسلم است که سر نخ کارها دست حکومتی بود که دست نشانده اجانب بود.

اصولاً توجه به زبان فارسی خالص یک شعار ناسیونالیستی بود که در یک برنامه استعماری و با نیت استعمارگرانه طرح شده بود. بگذریم از اینکه اصلاً «زبان خالص» هم مفهومی است که مثل مفهوم نژاد خالص مبهم و غیر علمی است. به هر حال، این قضایا

رضاخانی وجو حاصل از آن تبلیغات قرار گرفته ایم. چه بسا در جامعه ما کسانی باشند که با حکومت پهلوی سرستیز داشته و از سرنگونی آن دولت و حکومت خوشحال باشند اما هنوز حتی در ذهن آنها هم اثری از آن تبلیغات پنجاه ساله موجود باشد و تمایل داشته باشند از زبان عربی فرار کنند. این حالات باید شناخته شود و این مطلب باید مورد تأمل و تحقیق قرار گیرد.

کنفرانسهای جهانی، هر جا که ما با بیگانه روبرو هستیم در عین حال که متن انگلیسی سخنرانی را هم همراه خود داریم، به زبان فارسی صحبت می کنیم تا دیگران بدانند این ملت استقلال پیدا کرده و یکی از جلوه های استقلال خود را تکلم به زبان خود می داند. البته در همان کنفرانسها وقتی با مسلمانها جلسه داریم، هر جا که احتمال می دهیم فارسی صحبت کردن ما به دست دشمنان بهانه می دهد تا ما را از عموم مسلمانان و از سایر کشورهای اسلامی جدا معرفی کنند اگر بتوانیم به عربی صحبت می کنیم، کما اینکه اگر وقتی در کنار برادران مسلمان خود از هند و پاکستان که فارسی می دانند می نشینیم با آنها فارسی صحبت می کنیم. خلاصه اینکه ما در داخل منزل و در درون حیطه دارالاسلام، با برادران مسلمان خود هر طور که دلمان بخواهد صحبت می کنیم، اما آنجایی که به عنوان يك ملت در برابر جهان كفر و شرك و سلطه و استکبار قرار می گیریم برخلاف گذشته که مقالات به زبان فارسی خوانده نمی شد امروزه نطقها به زبان فارسی خوانده می شود.

(۵) تأثیر انقلاب اسلامی در زبان فارسی. امروز این مطلب به خوبی واضح شده است که تحول زبان امر ساده ای نیست. برخلاف بعضی از ساده انگاران که خیال می کردند زبان را با بخشنامه یا اقدامات مجددانه دیگری از این قبیل تغییر داده با تشکیل فرهنگستان، مثلاً به «معمار» بگویند «مهران» و... امروزه می دانیم که زبان سرکش تر از آن است که به این تصویب نامه ها تسلیم شود. تحولات زبان ناشی از تحولات عمیق تری است که در ورای زبان قرار دارد. اصل و منشأ تحول چیز دیگری است، بدین معنی که در جامعه نخست يك «حال» دیگری پیدا می نمود بعد يك «قال» دیگری به دنبال آن پدید می آید. تا آن تحول مبنایی و ریشه ای در جامعه صورت نگیرد زبان تحول جدی پیدا نمی کند. ما معتقدیم با انقلاب اسلامی يك تحول اساسی در جامعه ما پدید آمده است. این تحول در عرض چهار پنج سال گذشته، البته تمام

(۳) زبان فارسی در گفتارها و نوشته های امام. اکنون بعد از انقلاب، در جمهوری اسلامی، ما باید واقع بینی داشته باشیم. همان طور که عرض کردم اکنون هیچ کس قصد امحای زبان فارسی را ندارد. چنین کاری نه ممکن است و نه اصولاً انگیزه و علتی برای آن وجود دارد. بهترین نمونه عمل رهبر، و مسئولان جمهوری اسلامی است. امام خمینی با اینکه به زبان عربی آن قدر مسلط اند که در ۲۷ سالگی کتاب شرح دعای سحر را به زبان عربی تألیف کرده اند، هیچ وقت دیده نشده که وقتی کسانی از کشورهای اسلامی به خدمت ایشان می رسند به زبان عربی صحبت کنند؛ نه اینکه حالا خدای نکرده در ذهن ایشان هم، از همین اندیشه های ناسیونالیستی باشد که در ذهن بعضی از ماست، بلکه ایشان به صرافت طبع عمل می کنند و به زبان فارسی صحبت می کنند. می بینید که این مرد بزرگوار سالهاست به همین زبان مردم با مردم صحبت می کند، دقیق ترین مسائل سیاسی را هم برای مردم توضیح می دهد و همه هم می فهمند، از آن پیرزنهاي درس ناخوانده تا استادان دانشگاه. نه آنها سطح سخن را بالا حس می کنند و نه اینها پایین. این باید برای ما الگو باشد. مخصوصاً نکته قابل توجه نثر فارسی ایشان است. با آنکه در حوزه ها در این اواخر متأسفانه توجه به ادبیات فارسی کم بوده، اما اگر در اعلامیه هایی که ایشان می نویسند دقت کنید می بینید که نثر فارسی ایشان بسیار جان دار و تحرك آفرین و صحیح است. آقای مطهری می فرمودند که ایشان پاکتویس هم نمی کنند؛ يك تکه کاغذ برمی دارند و يك سره يك اعلامیه را می نویسند.

(۴) زبان فارسی در جمهوری اسلامی. مسئولان جمهوری اسلامی نیز در سمینارها و کنفرانسهای بین المللی هر جا در برابر ایر قدرتها و امپریالیسم جهانی قرار دارند، آنجا زبان فارسی را عرضه می کنند. (برخلاف خیلی از کشورهای عربی که دم از عربیت و ناسیونالیسم عربی می زنند و خطابه خودشان را به زبان فرانسه یا انگلیسی می خوانند). در سازمان ملل متحد و در

عجین شده است. امروز در خانه‌های ما یچه‌ها به راحتی عباراتی مانند «هل من ناصرینصرنی» و «لیک یا تارالله» را زمزمه می‌کنند. این همه کلمات اسلامی و قرآنی را که به دنبال انقلاب برزبانها جاری شده در نظر آورید. مثلاً به همین واژه «آمت» توجه کنید. این کلمه آن قدر برای ما مانوس شده که اگر کسی بخواهد جای آن چیز دیگری بگوید نشان می‌دهد که به جامعه ما تعلق ندارد و با ما زندگی نمی‌کند. کلماتی مانند شورا، ولایت فقیه، حاکم شرع، مفسد فی الارض، مستضعف، مستکبر و بسیاری کلمات و اصطلاحات دیگر از آن جهت در زبان ما رواج پیدا کرده که یک تحول فرهنگی اصیل در جامعه پیدا شده است. ما باید جهت این تحولات را بشناسیم.

۶) رابطه زبان فارسی و عربی در آینده. در هر کاری موفق کسی است که بداند چه چیزی در راه است تا از قبیل آمادگی لازم را برای آن کسب کند. متخصصان و کارشناسان ادب فارسی ما باید پیشاپیش برای رشدی که در انتظار زبان فارسی است آماده باشند. تدریس زبان عربی به موجب قانون اساسی ما از بعد از دوره ابتدایی تا پایان متوسطه الزامی است (البته ما هنوز به علت نداشتن معلم به تعداد کافی نتوانسته‌ایم به این حکم به صورت کامل عمل کنیم و قدم به قدم جلو رفته‌ایم و فعلاً، یعنی در سال تحصیلی ۶۲-۶۱، تا سال دوم دبیرستان پیش آمده‌ایم). بنابراین دانشجویانی که تا دو سه سال دیگر وارد دانشگاه‌ها می‌شوند کسانی هستند که قاعدتاً ۸ سال زبان عربی خوانده‌اند. این یک واقعیت است که باید آن را تصدیق کرد و ارتباط آن را با وضعی که ادبیات فارسی در آینده خواهد داشت بررسی نمود. مسلم است که دانشجوی آینده با دانشجوی گذشته فرق خواهد داشت، و مسلم است که در جامعه آینده ایران دیگر اهل علم آن فاصله‌ای را که امروز از زبان عربی دارند نخواهند داشت.

از مجموع این عرایض می‌خواهم چنین نتیجه بگیرم که لازم است ادیبان و نویسندگان و مترجمان و زبان‌شناسان دوباره به زبان عربی به عنوان یک گنجینه و یک ذخیره و یک بازوی پر قدرت در کنار زبان فارسی توجه کنند. البته مقصود بنده این نیست که ما باید دوباره به سبک منشآت منشیان قاجار یا تاریخ و صاف و آن اوصاف برگردیم. مهم این است که بدانیم زبان عربی زبانی است که به عللی که به ماورای عرصه زبان و ادبیات مربوط می‌شود در اذهان مردم ما و در دل آنها جای دارد. زبان عربی بر بال اسلام نشست و هر جا که اسلام برود می‌رود. ورود این زبان به این سرزمین امری نیست که به اختیار عمر و زید متوقف و محدود

ظرفیت خود را به ظهور نرسانده و هنوز بسیاری از گلهای آن ناشکفته مانده است. با این حال در همین چهار پنج سال هم آثار و نتایج این تحول بسیار محسوس بوده است. تحولی از این قبیل، وقتی در لایه‌های زیرتر جامعه و در آن ریشه‌ها صورت بگیرد می‌تواند در زبان تحولی اساسی ایجاد کند. اکنون یکی از وظایف کارشناسان زبان این است که این تحول اساسی را بشناسند؛ آن را تصدیق کنند، رموزش را دریابند و در مسیر آن امکانات علمی و تدابیر فنی ایجاد کنند. اصل این تحول مثل بارانی است که از آسمان می‌بارد، حال نوبت کارشناسان زهکشی و آبیاری است که بر سر راه این باران نهرهای مناسب ایجاد کنند و آن را به سوی مزارع تشنه و سوخته هدایت کنند. اصل آن باران است که بحمدالله از آسمان لطف الهی می‌بارد.

اساس این تحول تجدید عهد یک ملت با قرآن و اسلام است. و چنان نیست که اگر کسی آن را نخواهد نشود؛ از اختیار بنده و شما بیرون است. جلوه بارز این تجدید عهد، همین میدانهای وسیع شهادت است. در همین ساعتی که ما در اینجا نشستیم رادیو اعلام کرده است که مرحله جدیدی از عملیات جنگی «محرّم» در جبهه‌ها آغاز شده است. این خلق انبوه، عزیزترین سرمایه وجود خود یعنی جانانشان را برای اسلام فدا می‌کنند. این همان تجدید عهد با قرآن و اسلام است که خود سرآغاز تجدید نظر در هزاران چیز دیگر و از جمله در زبان است. یک حال جدیدی پدید آمده و حال جدیدتری نیز پدید خواهد آمد. شما ملاحظه کنید که از صبح تا شام چه اندازه شعارهای اسلامی از همه جا بگوش ملت ما می‌رسد. این کاری است که با هیچ بخشنامه‌ای نمی‌توان آن را ایجاد و اجرا کرد. شما رادیو را باز می‌کنید، روزنامه را می‌خوانید، نماز جمعه می‌روید و بالاخره حتی وقتی در اطاق خود نشستید صدای راه پیمایی را که در خیابان برقرار است می‌شنوید. از همه اینها اصطلاحات اسلامی و معانی و مفاهیم معنوی و دینی و الهی می‌بارد. شما به سرودهایی که در این چند ساله در این کشور رایج شده توجه کنید که چگونه با اصطلاحات الله اکبر و لاله‌الاله

شده، مقتضی هم موجود است بیایم و از رهگذر تجدید عهد با اسلام با زبان عربی هم، مانند بزرگان نثر نویس فارسی زبان خود، انس و الفتی دوباره پیدا کنیم.

ب) داد و ستد زبانها

اکنون من به بخش دوم سخنان خود می‌رسم. اگر ما تشبیه زبان را به يك موجود زنده بپذیریم می‌توانیم بگوییم همان طور که آدم زنده با دیگران در گفت و شنود داد و ستد است زبان زنده هم با سایر زبانها در داد و ستد است. هر کس بخواهد زبان را از داد و ستد محروم کند باید بداند که زبان هم، مثل آب، وقتی در يك جا راکد بماند، می‌گندد. همان طور که آب در حرکت هم ماهیت خود را حفظ می‌کند و بر طراوت و تازگیش افزوده می‌شود، زبان هم می‌تواند تحول و تبادل داشته باشد و هویت و ماهیت خود را حفظ کند. و باز هر انسانی با دوستان خود بیشتر داد و ستد می‌کند تا با دشمنان خود. این امر در خصوص زبان هم صادق است. زبانها بیشتر از فرهنگهایی لغات قرض می‌کنند که با آنها تجانس و مؤانست و سنخیت داشته باشند. علت اینکه ما هم می‌توانیم از زبان عربی بیش از سایر زبانها قرض بگیریم این است که اسلام میان ما و زبان عربی پیوند برقرار کرده است. البته گاهی هم از دیگران باید قرض گرفت. در اینجا نمی‌خواهم حکم مطلق کنم و بگویم هیچ واژه‌ای از زبانهای اروپایی یا زبانهای دیگر نباید وارد زبان فارسی شود. اصل بر این است که مادر زبان فارسی به کمک عناصر و اجزای خود این زبان و برای رفع نیازهای خود واژه‌سازی کنیم. وقتی می‌خواهیم واژه‌ای بسازیم در درجه اول باید سراغ امکانات زبان فارسی برویم و کوششهایی هم که اهل ادب برای شناخت واژه‌های کهن می‌کنند و اهتمامی که در بررسی متون و منابع کهن و تدوین واژه‌نامه‌ها دارند، همه مفید است و اساس کار است. خاص منظور نظر من این است که در عین حال که اصل در واژه‌سازی زبان فارسی است نباید این قاعده را مطلق بگیریم. این حکم کلی چند قید و چند تخصیص بر می‌دارد. چند ملاحظه در کار است و بنده می‌خواهم به سه قسم از این ملاحظات اشاره کنم:

۱) لغات مترادف و توانایی زبان. اول اینکه وجود تعدادی

لغت عربی در فارسی نه تنها فارسی را آلوده و غیر خالص نمی‌کند بلکه به دلایل متعدد آن را تواناتر می‌سازد. یکی از این دلایل این است که هیچ دو واژه‌ای به معنی ریاضی کلمه با یکدیگر مترادف

شود. چه بخواهیم و چه نخواهیم زبان عربی در جامعه ما مطرح است. البته ما می‌خواهیم که اسلام در سرزمین ما حاکم باشد و وقتی اسلام باشد انس با زبان عربی هم هست. اکنون وظیفه ما این است که از این انسی که مردم ما با زبان عربی دارند حسن استفاده کنیم و این زبان را که در طول يك تاریخ چهارده قرنه در يك جغرافیای پهناور در دامن فرهنگ اسلامی به دست مسلمانان و از جمله به دست خود ما غنا و قدرت پیدا کرده، برای تقویت زبان فارسی به کار گیریم. تکرار این مطلب شاید در این جا ضرورت داشته باشد که ما نمی‌خواهیم در آینده نسلی تربیت کنیم که در يك جمله مثلاً از ده کلمه نه کلمه عربی صحبت بکنند. ما نمی‌خواهیم زبان فارسی را از بین ببریم، بلکه می‌خواهیم لافل به آن دسته از نویسندگان و مترجمان خوب خودمان در این پنجاه سال اخیر تاسی کنیم. استادان ادب ما اگر عربی نمی‌دانستند نمی‌توانستند فارسی را به این خوبی بنویسند. و این بیگانگی که ما با زبان عربی پیدا کرده ایم ما را با همان فارسی نویسه‌های خوب خودمان هم بیگانه کرده است. بهترین مترجمان و بهترین نویسندگان ما کسانی بودند که زبان عربی را خوب خوانده بودند، آن گاه قلم به دست می‌گرفتند و فارسی می‌نوشتند و نثر فارسی آنان برای فارسی‌زبانان مثل قند بود. ما می‌گوییم برای اینکه زبان فارسی را توانا کنیم باید آن دشمنی را که طاغوت به دلایل سیاسی نسبت به زبان عربی در دل ما ایجاد کرده و ریشه آن توطئه‌های استعمار در ضدیت با اسلام بوده، از دل خویش بیرون کنیم (البته به فرض آنکه تا کنون چنین کاری نکرده باشیم). ما باید ذهن خود را از این همه عربی ستیزی و عربی‌گریزی که تحت شعار ناسیونالیستی به ما تلقین شده، تطهیر کنیم.

بار دیگر به این نکته اشاره می‌کنم که در میان آن دسته از مترجمان که حتی فلسفه غربی را به فارسی ترجمه می‌کردند بهترین مترجمان کسانی بودند که عربی می‌دانستند. استاد ما آقای دکتر یحیی مهدوی که فلسفه را بسیار خوب ترجمه می‌کردند یا آقای منوچهر بزرگمهر که ترجمه‌هایی صحیح و قابل مطالعه و تدریس دارند، زبان عربی را خوب می‌دانند. هم اینجا فرصتی است تا از دوست تازه گذشته‌مان مرحوم دکتر حمید عنایت یادی کنیم. جای ایشان در این مجلس خالی است. اگر ایشان می‌توانست ترجمه‌ای بکند که اهل علم بخوانند و از آن استفاده کنند، یکی به این دلیل بود که عربی می‌دانست و چندین سال در سودان تدریس کرده بود. اکنون ما از این امکان دور افتاده ایم. چرا؟ برای اینکه ما را دور کردند. حالا که دوباره موانع بر طرف

نیستند. البته وقتی شما کتابهای لغت و فرهنگها را باز می کنید می بینید در مقابل يك كلمه كلمه دیگری نوشته شده و جز این هم چاره ای نیست. ولی این يك کار انتزاعی است و در ظرف واقع، لغات با یکدیگر فرقهای ظریفی دارند. وانگهی، وجود لغات مختلف در يك زبان به تنوع زبان كمك می کند و زبان را قوی می سازد و به اصطلاح اهل فن به آن «وسعت نطاق» می بخشد. کسی که نسبت به این لغات مختلف حضور ذهن دارد مثل صنعتگری است که در کارگاه خود انواع و اقسام پیچ و مهره و دنده به شکلهای و اندازه های مختلف داشته باشد؛ چنین کسی می تواند دستگاهی را که می سازد ظریفتر و دقیقتر بسازد. اگر در جایی پیچی یا قطعه ای به خوبی جا نگرفت از یکی دیگر که اندکی کوچکتر یا بزرگتر از آن، اما شبیه به آن است، استفاده می کند. این توانایی را در اشعار حافظ به خوبی می توان مشاهده کرد. اگر ما لغاتی از زبان عربی را که از طریق قرآن و احادیث برای مردم ما معمول و مأثور شده، در زبان فارسی ممنوع نکنیم و به موقع با هوشیاری از آنها استفاده کنیم این امر به زبان فارسی ما تنوع می بخشد و نثر فارسی و شعر فارسی ما را تواناتر می کند. کسانی که این گنجینه لغات متنوع را در اختیار دارند شبیه قالی بافانی هستند که تار و پودی که در اختیار دارند فوق العاده ظریف است، به همین دلیل می توانند ظریفترین قالیها و لطیف ترین حله های تنیده زدل، بافته زجان را بیافند. در زبان هم می توان احساسات هرچه ظریفتر و معانی هرچه دقیقتر را با استفاده از همین تفاوتی که بین مترادفات هست بیان کرد.

شما دو کلمه «احسان» و «نیکویی» را در نظر بگیرید. اگر به کتاب لغت نگاه کنید معنی احسان، نیکویی و معنی نیکویی، احسان است. اما همه جا نمی توان و نباید احسان را بجای نیکویی و نیکویی را بجای احسان به کار برد. يك اديب می داند که با يك انتخاب بجا می تواند به اندازه يك کتاب پیام و مقصود خود را بفهماند. کلمه خمر معادلش می است، ولی آیا در همه جا می شود می را بجای خمر و خمر را بجای می به کار برد؟ کلمه «قرائت» هم به معنی «خواندن» است ولی آیا در آنجا که می گویند برویم جلسه قرائت قرآن یا برویم فاتحه ای قرائت کنیم، اگر بگویند برویم جلسه خواندن قرآن، یا فاتحه ای بخوانیم، دقیقاً يك چیز گفته اند؟ اصلاً فاتحه خواندن و فاتحه چیزی را خواندن بعضی وقتها به معنی کار چیزی را پایان یافته تلقی کردن است و تشخیص این تفاوتهای ظریف و تداعیهایی که بر اثر استعمال نابجا و جابجای این کلمات پیدا می شود کار دقیقی است. يك نویسنده یا هوش، با ششم حساس

خود و با توجه به جهات روانی و اجتماعی، می داند هر لغتی را کجا باید به کار برد و کجا باید به جای يك كلمه فارسی، معادل عربی آن و حتی معادل فرنگی آن را بنشانند تا بهترین نتیجه و بیشترین تأثیر حاصل شود.

۲) اصطلاحات علمی و الفاظ بیگانه. امر دیگری که

ایجاب می کند ما از واژه های غیر فارسی استفاده کنیم این است که در هر زبان، عموماً لازم است اصطلاحات علمی تشخیص و تعیینی داشته باشد و از زبان کوچه و بازار متمایز باشد. در بسیاری از موارد، ما در علم الفاظی را به کار می بریم که با واژه های رایج در کوچه و بازار هم معناست، اما غیر از آن کلمه ای است که مردم در محاورات عادی به کار می برند. این تفاوت، چنانکه بعضی گمان می کنند، منفی و مذموم نیست بلکه به علم كمك می کند زیرا به علم و عالم امتیاز می بخشد و تفهیم و تفاهم را در فضاهای علمی تسریع می کند، زیرا به محض آنکه به زبان یا به قلم آید خواننده می فهمد که مراد از این کلمه همان معنای معمول کثیرالاستعمال رایج در زبان کوچه و بازار نیست بلکه مراد، معنا و اصطلاح خاصی است که به علم مخصوصی تعلق دارد. در واقع این گونه لغات، خودشان اعلام می کنند که ما از کجا آمده ایم و به کدام علم تعلق داریم. برای روش شدن مقصود می توان از یکی دو مثال كمك گرفت: در پزشکی می گوئیم «قدمی» و «خلفی». ترجمه فارسی قدمی و خلفی «جلویی» و «عقبی» است. ولی ما در پزشکی این دو کلمه فارسی را به کار نمی بریم زیرا فراوانی موارد استعمال آنها در زبان رایج کوچه و بازار تشخیص و تعلق این دو اصطلاح را به علم پزشکی از میان برده است، (حالا ممکن است فرضاً کسی این دو کلمه بخصوص «قدمی» و «خلفی» را که من به عنوان مثال عرض کردم نپسندد و مثلاً آنها را خوش آهنگ نداند، بحثی نیست و اصراری در مورد مثال نداریم) ما وقتی این دو کلمه قدمی و خلفی را در پزشکی به کار می بریم و مثلاً می گوئیم غدد قدمی، استخوان خلفی یا ماهیچه خلفی، بدون آنکه از زبان مردم بکلی فاصله گرفته باشیم نوعی تخصیص هم به این اصطلاحات علمی داده ایم و در حوزه پزشکی به اصطلاحات آن علم، هویت خاصی بخشیده ایم. اینکه می گوئیم در این کار از زبان مردم بکلی فاصله نگرفته ایم به این علت است که مردم مشتقات همین دو کلمه را در محاورات خود به صورت «تقدم» و «مقدم» و یا «خلف» و «ناخلف» به کار می برند.

نمونه دیگری را ذکر می کنیم. ما در اصطلاحات اداری

اصطلاح «استخدام» را به کار می‌بریم، اگر بخواهیم استخدام را معنی کنیم، معنی آن می‌شود «به کار گرفتن». در ادارات وقتی می‌خواهیم کسی را به صورت رسمی و اداری استخدام کنیم، نمی‌گوییم می‌خواهیم او را به کار بگیریم. کلمه «استخدام» در ادارات ما يك حال و هوای دیگری برای خود دارد. بار معنایی خاصی در اطراف این کلمه تنیده شده که به آن هویتی مخصوص بخشیده است و ترجمه کردن آن به فارسی آن تفاوت ظریف و امتیاز را از بین می‌برد. ما اگر دلمان را خوش کنیم که می‌خواهیم به زبان فارسی سره صحبت کنیم و آن‌گاه با بیرون ریختن لغات و اصطلاحات غیر فارسی از زبان، تفاوت میان زبان اهل علم و زبان محاوره را از میان ببریم، تنوع لازم را از میان برده‌ایم و هویت خاص زبان علمی را از آن گرفته‌ایم.

البته لازم است تأکید کنیم که استفاده از لغات بیگانه در زبان علمی، نباید به افراط کشیده شود، چه این خود موجب خرابی زبان خواهد شد. اگر کسی بیرسد حد و مرز این کار چیست، پاسخ قطعی و دقیقی نمی‌توان به او داد. کسی نمی‌تواند هزار یا دو هزار کلمه را در مقاله‌ای درج کند و بگوید اینهاست آن لغات و اصطلاحاتی که باید در زبان علم غیر فارسی باشد و بگوید استعمال اینها جایز است و استعمال لغات دیگر جایز نیست. چنین کاری هیچ‌گاه در زبان ممکن نیست. مهم این است که اهل علم و ادب به این امر به عنوان يك روش در واژه‌سازی و استفاده از اصطلاحات توجه داشته باشند.

برای آنکه باز هم مقصود خود را واضحتر بیان کرده باشم و از بروز سوء تفاهم جلوگیری کرده باشم مثال دیگری می‌زنم. ما در منطق دو اصطلاح «صدق» و «کذب» را در خصوص قضایا به کار می‌بریم. این دو کلمه به اندازه‌ای جا افتاده و تعلق آنها به منطق به حدی مسلم شده که به محض آنکه کسی بشنود صدق و کذب، می‌فهمد که این دو اصطلاح از دیار منطق آمده است. حالا اگر کسی بیاید و به نام خدمت به زبان فارسی، صدق و کذب عربی را به «راست» و «دروغ» فارسی ترجمه کند آیا واقعاً خدمتی به زبان فارسی کرده است؟ جز این است که تعصب به خرج داده و کج سلیقه‌گری کرده است؟ ما به چنین کسی می‌گوییم راست و دروغ را هزار و هزاران جا به کار ببر، اما بگذار اهل منطق همان صدق و کذب خودشان را داشته باشند و اصطلاحات سنتی خود را حفظ کنند.

(۳) لزوم فاصله گرفتن از زبان عامیانه در علوم. سومین و

آخرین نکته در باب این گونه ملاحظات این است که در پاره‌ای موارد علوم با اموری سر و کار دارند که اگر بخواهند در آنها همان لغات و اصطلاحات رایج در زبان عمومی مردم را به کار برند ذهن خواننده و شنونده به جاهای دیگری کشیده می‌شود و اموری غیر علمی تداعی می‌شود. مثلاً در پزشکی یا علم حقوق یا فقه به دلایلی ناچارند از اسافل اعضای آدمی بحث کنند، پیداست که در این گونه موارد فارسی‌گویی موجب تداعی امور غیر اخلاقی و مستهجن خواهد شد. نمی‌توان از علم توقع داشت که در این قلمرو بحثی نداشته باشد و نباید از عالم خواست که همان لغات و اصطلاحات رایج و همه کس فهم را به کار برد. در این قبیل بحثها، اهل علم به دلیل حفظ ادب و متانت، ناگزیر همواره به سراغ لغاتی می‌روند که غالباً از يك زبان بیگانه وام گرفته شده است. این نوع وام‌گیری مخصوص زبان فارسی نیست؛ در زبانهای دیگر هم قاعدتاً باید همین‌طور باشد. همه جا دانشمندان قدری از زبان عامیانه فاصله می‌گیرند تا بتوانند به دور از گرفتاریهایی که به روانشناسی و اخلاق مربوط می‌شود کار علمی و جدی خود را دنبال کنند. البته لازم نیست همیشه برای رعایت این مصلحت، از لغات بیگانه استفاده شود (گرچه معمولاً چنین است) بلکه می‌توان از لغات مهجور متعلق به زبان خودی هم استفاده کرد، چنانکه مثلاً در پزشکی واژه «میزیدن» را که دیگر امروز برای عموم مطرح و مفهوم نیست و به هیچ‌گونه تداعی غیر علمی ندارد به کار گرفته‌اند و اصطلاح «میزراه» را ساخته‌اند.

خلاصه و نتیجه

از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که زبان فارسی را باید حفظ کرد و در تقویت و اصلاح آن کوشید، اما نباید پنداشت که تقویت و اصلاح زبان این است که هرچه غیر فارسی است باید از آن بیرون ریخته شود. زبان پیچیده‌تر از آن است که بتوان درباره‌ آن چنین حکمی کرد و ارتباط زبان با سایر واقعیت‌های زندگی بشری بیشتر از آن است که بتوان آن را مجرد از سایر واقعیتها در يك قالب گنجانید. زبان در داد و ستدهای خود مصلحت‌های متعددی را رعایت می‌کند که غالباً با مصلحت‌های سیاسی جور در نمی‌آید، چنانکه عربی‌ستیزی و بیرون ریختن لغات عربی از زبان فارسی نه به مصلحت زبان فارسی بلکه به مصلحت سیاستمداران طاغوت بود.

مورد توجه باشند. اما باز هم تأکید می‌کنم که آنچه در حقیقت پشتوانه و پشتیبان حقیقی صاحب‌نظران در انتخاب و تشخیص میزان اعتدال است همان حال و هوای عموم مردم است.

سؤال: عربها به هر جا گام نهادند تا توانستند زبان آن مردم را چنان از بین بردند که آن زبان به افسانه‌ها پیوست. آنجا که نتوانستند یکی ایران بود. باور کنید، باز هم نمی‌توانند. کیش و آیین چیزی است و زبان چیزی دیگر و بهره‌گیری از آن هم چیز دیگری است.

پاسخ: ظاهراً این نوشته هم تماماً به فارسی است. بنده باید عرض کنم که اگر کسی فکر می‌کند که این تحولی که در ایران روی داده و هنوز هم در شرف تکوین و تکامل است، کار عربهاست باید سر خود را از پنجره بیرون برزد و واقعیت را ببیند. لااقل پیچ رادیو را باز کند و ببیند چه خبر است. صحبت عرب و عجم در کار نیست، صحبت اسلام و کفر است. این جوانهای فارسی زبان تهران و کرج و نجف آباد اصفهان هستند که در مرزهای غرب و جنوب با کسانی می‌جنگند که زبانشان عربی است. آنها در حالی که فریاد «الله اکبر» و «لا اله الا الله» بر زبان دارند. سلاحهای خود را رو به کسانی نشانه گرفته‌اند که به عربی صحبت می‌کنند. هزاران نفر از همین جوانهایی که به ناسیونالیسم هیچ اعتقادی ندارند، جان خود را برای بازپس گرفتن يك تپه از خاک ایران فدا کرده و می‌کنند و این کاری است که لااقل پنجاه سال ناسیونالیست‌های حرفه‌ای حرفه‌ای آن را زده‌اند و در عمل کاری نکرده‌اند. مسأله فراتر از نزاع عرب و عجم و خاک و زبان و این حرفهاست. این مردم نسبت و رابطه دیگری با پروردگار خود پیدا کرده‌اند. اگر شما نگران آمدن عربها هستید و تصور می‌کنید آنچه بنده در خصوص زبان عربی گفتم نتیجه آمدن عربهاست هیچ نگران نباشید، این خود مردم ایران‌اند که دارند در زبان خود تحول ایجاد می‌کنند. اما اینکه گفته‌اند «کیش و آیین چیزی است و زبان چیز دیگر»، باید بگویم هرگز چنین نیست. کیش و آیین یکی از خصوصیات انسان و زبان هم خصوصیت دیگری از انسان است. انسان يك هویت واحد دارد و ما هرگز نمی‌توانیم میان این دو امر دیوار بکشیم و آنها را از هم جدا کنیم. انسان يك حقیقت واحد است و میان خصوصیات مختلف او ارتباط متقابل وجود دارد. بعضی از خصوصیات او نسبت به بعضی دیگر اصلی‌تر و اصیل‌تر است و بعضی دیگر فرعی است و همیشه امور فرعی تحت تأثیر امور اصلی است و ما معتقدیم که مذهب، در مقایسه با زبان امری اصلی است.

پاسخ به دو سؤال

سؤال: شما به استفاده از زبان عربی در حدی که به زبان فارسی صدمه نزند و استقلال و هویت آن را نگیرد اشاره کردید، حال حفظ این حد اعتدال در جهت استفاده شایسته از امکانات عربی به نفع فارسی چگونه و با کیست؟ فقط به عهده غریزه و ذوق مردم رها می‌شود؟ به عبارت دیگر از رأی و نظر متخصصان و صاحب‌نظران چگونه استفاده خواهد شد؟

پاسخ: کسی نمی‌تواند برای حفظ اعتدال زبان ملاک و معیاری از قبیل قواعد ریاضی تنظیم کند و جدول استاندارد شده‌ای به دست دهد. چنین کاری ممکن نیست و اصولاً خود این مفهوم اعتدال هم که به آن اشاره کردید مفهومی متغیر و به اصطلاح «شناور» است.

البته بنده نمی‌خواهم با ذکر این مطلب، از پاسخ به این سؤال بگریزم. حفظ و هدایت زبان بر عهده متخصصان و صاحب‌نظران است و در این تردید نیست. اما صاحب‌نظران باید به حال و هوا و ذوق و شوق جامعه و حرکت‌های بنیادی جامعه توجه داشته باشند. وقتی مردم با يك انقلاب، به صورت طبیعی به سمت اصطلاحات اسلامی می‌روند و در يك ساحت ماورای زبان، «زبان» را به زبان می‌آورند، یعنی در دیداری که با حق پیدا می‌کنند بی‌اختیار لب به سخن باز می‌کنند، خلاصه وقتی يك ملت به چنین حالی می‌رسد، این متخصصان زبان هستند که باید این «حال» مردم را درك کنند و «اعتدال» را با توجه به فرهنگ تازه‌ای که پیدا شده تعریف کنند و بر آن تطبیق دهند و بفهمند که امروز با دیروز چه فرقی پیدا کرده است.

از این نکته اصولی و مهم که بگذریم، نکته دیگری هم در پاسخ به این سؤال هست و آن اینکه در هر دوره میزان اعتدال کسانی هستند که به عنوان نثرنویس ممتاز در آن دوره شناخته شده‌اند. جامعه نثر آنها را پذیرفته و نثر بقیه را به دور افکنده و فراموش کرده است. اینها می‌توانند به عنوان نمونه و ملاک و معیار